

پیش‌خوان

خوانشی از جلال آل احمد در آیینه مکالماتش

معدود گفت‌وشنودهای آقای نویسنده

■ محمدرضا کاتبینی



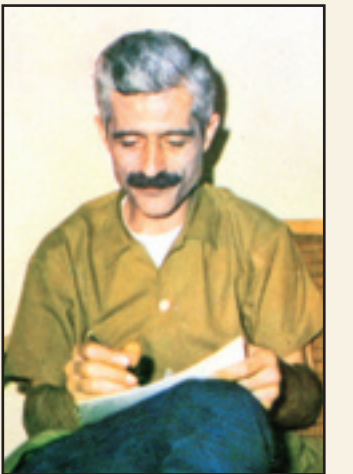
اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، مجموعه‌ای خواندنی و در عین حال مغفول از گفت‌وشنودهای زنده‌یاد جلال آل احمد است که مصطفی آن همت گمارده

و نشر فردوس نیز به انتشار آن همت کرده است. گردآورنده در دیباچه این اثر، در باب موضوع آن توضیحی مبسوط و پرکنته آورده که شمهای از آن به ترتیب یی آمده است:

«جلال آل‌احمد به معنای رایج و مصطلح، مصاحبه و گفت‌وگو با پرسشگران حرفه‌ای نشریات و مجلات رسمی نداشت یا به ندرت داشت. در میان آثار به‌جا مانده از آل‌احمد، رد پای از مطبوعات ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی معاصر او -که قاعدتاً وظیفه پرسش و پاسخ‌های معمول با متفکران، صاحبان قلم و هنرمندان به عهده‌شان بوده و هست یا اینکه دست‌کم از سوی توده‌های هنردوست و ادب‌پرور چنین توقعی از آنان می‌رفته است و می‌رود- پدیدشورای یافت می‌شود. بااین همه معدودی از این گفت‌وگوها که در این کتاب جمع شده، به قرار زیر است:

۱- گزارش میزگرد نقاشان همان طور که از یادداشت خاتم سیمین داتشور در شماره یکم از دوره یکم کتاب ماه (کپهان ماه) برمی‌آید، به دعوت کتاب ماه آکه مدیر اصلی آن جلال آل‌احمد بود. از گروهی از نقاشان دعوت شد تا روز هشتشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۱، در تالار روزنامه کپهان حضور یابند و درباره جست‌وجوی راه و رسم معقولی برای آینده نقاشی ایران تبادل نظر کنند.

۲- دومین بخش کتاب حاضر که عنوان زلزله بوین‌زهر را بر آن نهاده‌ایم، شامل گفت‌وگوی جلال آل‌احمد و هوشنگ سیحون است و ما را با نظرات آن



■ دهه ۴۰، زنده‌یاد جلال آل‌احمد

دو درباره روستاییان زلزله‌زده و ویژگی‌های فرهنگی، اقتصادی و معیشتی جوامع روستایی، معماری سنتی و ایستایی روستاها، نقش یادهای محلی موسمی در افزایش و کاهش دمای هوا، طرح‌های بازسازی مناطق ویران‌شده و مسائلی از این قبیل آشنا می‌کند.

۳- یک گفت‌وگوی دراز، اگرچه در سومین بخش کتاب مکالمات جای گرفته، ولی از آنجا که واجدهمه تعریف متداول مطبوعاتی برایمون مصاحبه یا گفت‌وگفت و سخن‌بین مصاحبه حرفه‌ای، اصولی و جدی آل‌احمد و اندیشمندانه که به استناد آنچه در صفحات پیش از زبان آل‌احمد نقل شد، در طول ۲۰ سال کار و کوشش پیگیر و رسمی‌اوا، امری بی‌سابقه‌است و در حیات ادبی و هنری وی برای نخستین‌مر تبه رخ داده است.

۴- بخش بعدی، موسوم به مصاحبه‌های کوتاه است. در این قسمت نیز جلال آل‌احمد بیشتر در نقش مصاحبه‌کننده ظاهر شده است. روز دوشنبه ۸ تیر ۱۳۴۳ آل‌احمد و همسرش با یک فرانسوی به اسم پیر فرانک عضو عالی‌رتبه کمیته مرکزی نهضت‌بین‌المللی تروئسکیست‌ها، یک گفت‌وگوی برنامه‌ریزی نشده و گپ غیررسمی و دوستانه انجام می‌دهند.

۵- جلال آل‌احمد در بعدازظهر چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۴ در تبریز، با دانشجویان دانشگاه تبریز به گفت‌وگو نشست. برپاکنده با گردانندگان مجلس، سازمان هنری دانشجویان دانشگاه تبریز بود. از فتوای کلام آل‌احمد در ابتدای جلسه برمی‌آید که دکتر هاشمی یادداشتی به آل‌احمد می‌نویسد و از او می‌خواهد درباره ادبیات معاصر، برای دانشجویان سخنرانی کند. آل‌احمد با فروتنی می‌گوید: این موضوع خیلی گنده است، من هم صلاحیت آن را ندارم، به این مناسبت از خود مجلس می‌خواهم در این جلسه چه بگویم... و با چنین زیرکی و نرمشی، جلسه را از حالت یک سخنرانی دانشگاهی برسمو در آورد. آل‌احمد محفل دانشجویی دانشگاه تبریز را به محفلی پرشور و پرغوغا تبدیل کرد.»



سیره فردی و اجتماعی شهید سیدعبدالحسین واحدی در آیینه یادها و نشان‌های

مردی که منادی

عزت اسلام و ایران بود

■ **احمد رضا صدری**

روزهای آکتون، یاد شهید سید عبدالحسین واحدی معروف به مرد ششماره ۲ فدائیان اسلام را زنده می‌دارد. در شش‌رایی که جریان غالب تبلیغات در رسانه‌ها و فضای مجازی می‌کوشد تا نام و خاطره این پیشکسوتان جهاد و شهادت را از یادها حذف کند، خوانش کارنامه این دلیر مردان، یک فریضه به شمار می‌رود. مقال بی‌آمده درصدد است تا با اشاره به خاطرات و تحلیل‌های تاریخی برخی از اقربان واحدی، جلوه‌هایی از سیره فردی و اجتماعی او را بنمایاند. امید آنکه مفید آید.

■ ■ ■

■ **مرد شماره ۲، سخنگوی فدائیان اسلام**

شهید سعید سید عبدالحسین واحدی، از تباری عالم پرور برخاست و در کرمانشاه ریشه داشت. او در نجف با شهید سید مجتبی نواب صفوی آشنا شد و از آنجا با وی هم‌پیمان گشت و تا پایان حیات نیز بر این عهد ماند. تاز نمای نوید شاهد در مقالسی، در باب آغاز و انجام این ارتباط در مقالی آورده است:
«شهید سید عبدالحسین واحدی، از جوانان غیرتمند و از خانواده‌ای مذهبی بود. پدرش آیت‌الله حاج سید محمدرضا مجتهد قمی، از سر آمدان خطه کرمانشاهان به شمار می‌رفت. سید عبدالحسین اندکی در حوزه علمیه قم به تحصیل پرداخت، ولی پس از مدتی راهی نجف اشرف شد. واحدی به سال ۱۳۲۵، در نجف اشرف با شهید سید مجتبی نواب صفوی آشنا شد و پیمان بست در راه خیزش انقلابی و اسلامی یا او همراه و همگام باشد. بنابراین با نواب به ایران بازگشت و حوزه علمیه و شهر قم را مرکز فعالیت خود قرار داد. توانایی او در سخنوری به گونه‌ای بود که در اندک زمانی، سه جایگاه معاونت جمعیت فدائیان اسلام رسید و به مرد شماره دو فدائیان نام بر دار گشت. پس از این عهد اولیه، شهید نواب صفوی به همراه شهیدان سید عبدالحسین و سید محمد واحدی به کرمانشاه و لرستان آمدند و با سران ایل‌های کرمانشاه و لرستان دیدار و رایزنی می‌کنند، سپس به شیراز می‌روند و با استقبال گرم آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی روبه‌رو می‌شوند. آنان در شیراز، درباره وضعیت حکومت و قیام مسلمانان گفت‌وگو می‌کنند و به توافقات اولیه

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۸۹۳۷۷



نائل می‌شوند...»

■ **حنجره فرزند علی احتیاج به بلندگو ندارد**

شهید سید عبدالحسین واحدی در کارنامه سیاسی خویش، فرازهایی دارد که در حد و جایگاه خویش به تسهیل ملی شدن نفت کمک کرده است. از جمله این موارد، سخنرانی پر هیجان و مطول وی در مسجد شاه (امام خمینی) بازار تهران است که هشداری جدی خطاب به رزم آرا به شمار می‌رفت. زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدعلی لاسانی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام، در این باره چنین روایت کرده است:

«در مسجد شاه (امام)، برادرها وسایل صوتی را آماده کردند. بعدازظهر بود، شاید حدود ۲- ۲:۳۰ بود که در معیت بعضی از برادرها از جمله واحدی (گویان آن روز مرحوم نواب و مرحوم واحدی در منزل ما بودند، تهدید کرد و گفت رزم‌آرا برو، دوشنبه طبعاً پایان مهلت سه‌روزه مرحوم واحدی بود. رزم‌آرا دوشنبه جایی نرفت. چهارشنبه، دو روز پس از انقضای مهلت، همان ساعتی که مرحوم واحدی تهدید کرده بود در همان محل و صحنی که صدای تهدید کرده بود مرحوم واحدی طنین‌انداز بود، گلوله شهید خلیل طهماسبی به رزم‌آرا اصابت کرد...»

■ **با نواب را آزاد کن یا ما را هم با او به زندان ببر**

«بعد از بازداشت شهید نواب صفوی، شهید سید عبدالحسین واحدی در جلسه‌ای که فدائیان در باغ فیض داشت، سخنرانی تندی کرد و بعدگفت من الان از میان شما حاضران ۳۰ داوطلب می‌خواهم که فردا به دیدار دادستان تهران بروید و به باو بگویید که یا نواب را آزاد کن یا ما را هم با او به زندان ببر!.. واحدی از افراد داوطلب خواست برخیزند. من اولین نفری بودم که بلند شدم. در آن جمع ۳۰ نفره، مهدی عراقی هم حضور داشت. فردای آن روز، ما به مسجد حرکت

می‌گیرند و به شهرنایی می‌برند. در شهرنایی به

بهبانه رفتن به دستشویی، اسلحه خود را داخل چاه می‌اندازند. بعد از این جریان سروسو صدا به راه انداختند که واحدی را در آبادان گرفتند.

این جوری و آن جوری شد، الان در شهرنایی هستند، الان در تحقیقات هستند، دارند چه کار می‌کنند، تا اینکه رسید به آنجا که اینجا را به طرف تهران آوردند. در روزنامه‌ها نوشتند که قبلاً قرار بود اینها را با قطار به تهران بیاورند، ولی بعدا با یک خودرو می‌آورند. این خودرو بین راه پنجر می‌شود. وقتی می‌خواستند لاستیک ماشین را عوض کنند، واحدی از موقعیت استفاده و فرار می‌کند. مأموران او را تعقیب و تیراندازی می‌کنند. همانجا گلوله به ایشان اصابت می‌کند و شهید می‌شود. حائری‌زاده در مجلس شروع کرد به سروسو صدا کردن که آبروی همه را بردید! شما نوشتید که سوار قطار شده و امروز قرار است بیاید، گفتید حرکت

د

حجت‌الاسلام سیدمحمدعلی لواسانی: «مرحوم واحدی ابتدای سخنرانی علیه رزم آرا در مسجد شاه، مقدمه‌ای داشت و بعد شروع کرد درباره مسائل سیاسی صحبت کردن. یک مقدار داشت اوج می‌گرفت که برق قطع شد! مرحوم واحدی بالای منبر رفت و بر عرشه منبر ایستاد. آستین‌ها را بالا و فریاد زد: رزم‌آرا خیال کرده باقطع برق می‌تواند صدای فرزندان اسلام را خاموش کند، اما حنجره فرزند علی احتیاج به بلندگو ندارد!...»

همایون رفتیم و از آنجا به سوی کاخ دادگستری حرکت کردیم. در راهروی دادگستری، ما با اهنگ منظمی شروع به فرستادن صلوات کردیم و به اتاق دادستان رفتیم. مدتی معطل ماندیم تا دادستان آمد و خواسته‌مان را گفتیم. دادستان گفت که آزادی نواب از عهده او خارج است!

طبیعی بود که برادران ما این سخن را نپذیرند و اراده اولیه برگزاری تحصن آنجا شکل گرفت که تفصیل ماجرای آن در منابع تاریخی آمده است. نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم، مطالبی است که در باره نقش شهید سید عبدالحسین واحدی، در ایجاد انشعاب در فدائیان اسلام بیان شده است. اول باید بگویم که در فدائیان انشعایی صورت نگرفت، مرحوم عراقی و چند نفر دیگر از دوستان قصد استعفا داشتند که نواب صفوی پیش از اعلان استعفا، آنها را اخراج کرد. مسئله اصلی، اختلاف میان سید عبدالحسین واحدی و ابوالقاسم رفیعی بود. این اختلافات از زمانی که نواب صفوی در زندان بود، آغاز شد. واحدی، قائم‌مقام نواب صفوی بود و در زمانی که نواب در زندان بود، کارها با نظر او انجام می‌شد. از جمله تحصن در زندان، با نظر او بود. نواب صفوی و سید عبدالحسین واحدی، هر دو به شدت ضد شاه بودند. در این دوران اختلاف میان مصدق و کاشانی بالا گرفته بود. مهدی عراقی و دوستان دیگر معتقد بودند فدائیان باید در اختلاف میان این دو رهبر سیاسی و مذهبی، جهت مرحوم کاشانی را بگیرند. این اختلافات با آزادانی نواب صفوی از زندان شدت گرفت و علنی شد. البته ریشه آن در دوران زندانی بودن نواب بود که تصفی زیدی دارد...»

■ **شهادت مرد شماره ۲ و اطلاع رسانی دروغ پردازانه**

اطلاع رسانی ساواک در باره نحوه شهادت سید عبدالحسین واحدی، متناقض و سوء ظن برانگیز می‌نمود. با اندکی مذاقه در این باره می‌شود به دلایل ابطال آنچه در این باره اعلام شده بود، پی برد. زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا نیکبام، در باره حاشیه و متن شهادت واحدی، تحلیلی به ترتیب بی‌آمده دارد:
«در جریان پیمان سنتو، حسین علاء فشار می‌آورد که ما باید عضو پیمان سنتو در بغداد شویم. مرحوم شهید سیدعبدالحسین واحدی با فردی به نام آقا اسدالله خطیبی به قم آمدند و از قم به طرف آبادان و اهواز رفتند. برنامه این بود که ما محرمانه و دو نفرسی، به اهواز و آبادان و از آنجا به بغداد برویم. اگر ترور حسین علاء در اینجا مؤثر واقع نشد، در آنجا اقدام کنیم. این دو نفرس با هم می‌روند. وقتی شب به مسافر خانه می‌رسند، مسئول مسافر خانه شناسنامه می‌خواهد. اینها می‌گویند نیابردایم. می‌پرسد اسم شما چیست؟ آقای واحدی اسمی می‌گوید. آقای اسدالله خطیبی هم یک اسم مستعار دیگری می‌گوید. اینها می‌خوانند. صبح وقت آنان بلند می‌شوند، نماز می‌خوانند، بعد بیرون می‌روند و به مسئول مسافر خانه پول می‌دهند. وقتی برمی‌گردند، مسئول مسافر خانه سؤال می‌کند اسم شما؟ مرحوم واحدی اسمی را که دیشب گفته بود یادش رفته بود، یک اسم دیگری می‌گوید. نتیجه این می‌شود که او بلافاصله به مأموران انتظامی زنگ می‌زند که دیشب دو نفر اینجا آمدند، خوبیند، الان گفت می‌دارند می‌روند. دیشب اسم خود را می‌آورد. این وقت به اسم دیگری گفت، شناسنامه‌ای هم به همراه نداشتند. مأموران انتظامی می‌آیند این دو نفر را

می‌گیرند و به شهرنایی می‌برند. در شهرنایی به بهانه رفتن به دستشویی، اسلحه خود را داخل چاه می‌اندازند. بعد از این جریان سروسو صدا به راه انداختند که واحدی را در آبادان گرفتند. این جوری و آن جوری شد، الان در شهرنایی هستند، الان در تحقیقات هستند، دارند چه کار می‌کنند، تا اینکه رسید به آنجا که اینجا را به طرف تهران آوردند. در روزنامه‌ها نوشتند که قبلاً قرار بود اینها را با قطار به تهران بیاورند، ولی بعدا با یک خودرو می‌آورند. این خودرو بین راه پنجر می‌شود. وقتی می‌خواستند لاستیک ماشین را عوض کنند، واحدی از موقعیت استفاده و فرار می‌کند. مأموران او را تعقیب و تیراندازی می‌کنند. همانجا گلوله به ایشان اصابت می‌کند و شهید می‌شود. حائری‌زاده در مجلس شروع کرد به سروسو صدا کردن که آبروی همه را بردید! شما نوشتید که سوار قطار شده و امروز قرار است بیاید، گفتید حرکت

■

شهید سیدعبدالحسین واحدی کنار شهید خلیل طهماسبی و جمعی از طلاب حوزه علمیه قم

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۶۶۳۶

کرده و در راه است، بعد می‌گویید در راه که می‌آمدند، ماشین خرابی پیدا کرد و این طور شد؟ به فرض هم خرابی پیدا کرد و به فرض هم واحدی قرار کرد، واحدی یک نفر معمم بوده، می‌دویندند او را می‌گرفتند، تیراندازی لازم نبود... در نهایت پی بردیم که واقعیت به این نحو بوده که وقتی ایشان را به تهران آوردند، مستقیم به اتاق بختیار بردند. بختیار یک حرف زشت به مادر او می‌زند. مرحوم واحدی هم صدلی را برمی‌دارد و به طرف او پرت می‌کند. بختیار هم او را می‌کشد. به هر تقدیر شهید واحدی را به شهادت رساندند و بعد از آن دستگیری‌ها شروع شد. بعداز محاکماتی که شد، آنها هم به شهادت رسیدند...»

■ **مادر من فاطمه زهرا(س) است، او را از مادر خودت قیاس مگیر**

از ماجرای شهادت سید عبدالحسین واحدی، سال‌ها گذشت و در این‌باره اطلاعات و گمانه‌هایی جدید مطرح شد. پس از تیر ه شده رابطه بختیار با شاه، او برای حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدتقی واحدی برادر شهید سید عبدالحسین واحدی، پیغامی فرستاد و طی آن، نکاتی مهم را در این باره فاش کرد. به نگاهشسته محمدرضا کاتبینی، پژوهشگر تاریخ فدائیان اسلام:

«در بازار مکاره سیاست، در فردای شهریور ۳۰، تنها فدائیان اسلام بودند که شعار دینی و به واقع ملی «نه شرقی- نه غربی» را سرر دست بودند. همکاری موقتی اما مؤثر آنان با جریانات ملی و سکولار نهضت ملی نیز از همین سرزند شکل گرفت! پس از ۲۸ مرداد اما گویی گرد مرگ بر عرصه سیاست فرو ریختند! پیمان نظامی بغداد که به واقع ادامه سیاست انگلستان و سپس امریکا برای تبدیل ایران به دزی در برابر نفوذ کمونیسم بود، داشت به سکوت برگزار می‌شد.

فدائیان اما هرگز الت فعل گشتن پیمان نظامی بغداد را بر نمی‌تافتند. سید عبدالحسین واحدی مرد شماره دو فدائیان اسلام به اهواز رفت که اگر مظفر ذوالقدر در مسجد شاه تهران نتوانست جلوگیر حسین علاء شود، او در اهواز بنام! وی به اتفاق اسدالله خطیبی و در آن شهر، در مسافر خانه‌ای لو رفتند و دستگیر شدند. مشهور است که تیمور بختیار در فرمانداری نظامی اهواز، به مادر واحدی فحاشی کرد او نیز با تهور در آمد: «مادر من فاطمه زهرا(س) است، او را از مادر خودت قیاس مگیر!» این پاسخ دلیرانه، می موجب می‌شود تیمور با شلیک چند گلوله، فی المجلس به زندگی واحدی خاتمه دهد. فردا در روزنامه‌ها، خبر اسالی فرمانداری نظامی درج شد که «سید عبدالحسین واحدی در مسیر اهواز به تهران، قصد فرار داشت و از سوی مأموران، مشغوب و کشته شد!» برادر بزرگترش سید محمدتقی واحدی (پسر اقبال واحدی، مجری شناخته شده تلویزیون)، در زنده‌یای بر این خبر دروغ نوشتند: «کسی که در حال فرار است، از پشت تیر می‌خورد و نه از مقابل! وانگهی کسی با دست بسته و لباس روحانی، حتی اگر هم فرار کند، مأموران به راحتی او را می‌گیرند و نهایتاً فرد فراری، معمولاً خم می‌شود، نه اینکه به قدری قامت راست کند که راحت بتوان در تعقیب، قلیش را نشانه گرفت!... نگارنده در این فقره، نکته‌ای باز گو نشده نیز دارد. اسناد علی دوانی سال‌ها قبل به این قلم خیسر داد: تیمور بختیار چندی پس از شهادت سید عبدالحسین واحدی، به سید محمدتقی واحدی پیغام داد: «ها بختیاری‌ها، به مسادات حرمت می‌گذاریم دست به خون ایشان آلوده نمی‌کنیم! برادرت را حسین از زنده‌ی زده و به نام من تمام شد. گفتیم که بدانی!...»

■ **مرتب‌های برای فرزند رشید حوزه و روحانیت**

با اعلام خبر شهادت سید عبدالحسین واحدی، به ویژه اطلاعات متناقضی که در این فقره انعکاس یافت، جامعه دینی و سیاسی ایران شاهد واکنش‌هایی چند بود. در زمره این واکنش‌ها، بیلبانهای بود که توسط برخی طلاب حوزه علمیه قم در این باره انتشار یافت که حاوی اشاراتی روشنگر بود:

«از جانب یک عده افسر بی‌وطن و نامرد به نام فرمانداری نظامی و غیره، قتل ناجوازمردانهای سرر زده که دیگر جای صبر و تحمل برای هیچ فرد مسلمان و غیوری باقی نگذاشته و هر کس خون غیرت و دیانت در عروق او جاری باشد، انتقام این خون به ناحق ریخته را خواهد گرفت. آری چگونه می‌توان تحمل کرد که یکی از غیورترین و فداکارترین شاگردان مکتب اسلام فرزند دلیند حضرت زهرا(ی اطهر (س)، حضرت سید عبدالحسین واحدی، نیمه‌شب به دست یک ممت خونخوار آدمکش و یک مشت شارب‌الخمرب بی‌وطن شربت شهادت بنوشد و با فجع‌ترین وضعی جان سپارد و حوزه علمیه قم سناک بنشیند؟ شهید تاگام‌ا ما که می‌دانیم تو با رسیدن به درجه رفیع شهادت، به منتهی آرزوی خود رسیدی، ولی ما به فرزندان دیندار و غیور اسلام اطمینان می‌دهیم که خون به ناحق ریخته تو همچون جد بزرگوارت حضرت حسین (ع) این دستگاه بزیدی خواهد شد و عتق‌ریب عاملین این جنایت به سزای عمل خود خواهند رسید. از ختمه لازم می‌دانیم بار دیگر از این عمل وحشیانه توکران اجانب ابراز تنفر کرده و انزجار شدید حوزه علمیه را اعلام می‌داریم. والسلام علی من اتبع الهدی.»